

## The medicine for contentment dārūg ī hunsandīh

The *dārūg ī hunsandīh* is a prescription for preparing the medicine of contentment.

The only difficulty to be resolved in this text is the word سلسرو (or سلسرو). It has been read /*cārīg*/ ‘curative, remedial’. However, some familiarity with the old medical prescriptions guides us to read it *cihrīg* ‘natural, physical’ (a medical term corresponding to Syr. ܚܫܝܚܐ, Gr. φυσικός, Arab. طبيعى).

Here is the Pārsīg text of the DH with its English translation.<sup>1</sup>

Raham Asha

---

<sup>1</sup> . *The Pahlavi Texts*, edited by J.M. Jamsāp-Asana, II, Bombay, 1913, 154; B.T. Anklesaria, “Introduction”, 50-51. *Supplément Persan* 2044 (BNF), 141.

B. N. Dhabhar, “A recipe for contentment”, *Dastur Hoshang Memorial Volume*, Bombay, 1918, 193-95, (*Essays on Iranian Subjects*, 1955, 39-41).

فریدون وهمن، “داروی خرسندی”، فرهنگ ایران زمین، ۱-۴/۱۲، ۱۳۴۳، ۲۱۷-۱۹۸.

O. Klíma, “The Dārūk i xuansandīh”, *Yādnāme-ye Jan Rypka*, Prague, 1967, 37-9.

M. Shaki, “Dārūk i hōnsandīh”, *Archiv Orientální*, 36/ 1966, 429-31.



There is a drug of one *dram* of weight<sup>4</sup>; it should be mixed heartily<sup>5</sup> and be known spiritually<sup>6</sup>:

“Contentment”, one *dāng* of weight<sup>7</sup>;

“If I do not do this, what (else) shall I do”, one *dāng* of weight;

“It may be better from today till tomorrow”, one *dāng* of weight;

“Perhaps it could be worse than this (the present one)”, one *dāng* of weight;

“Being content with this that has happened, I shall be more at ease”, one *dāng* of weight;

“And if I am not content [with what has come to me], the issue indeed would not be better, and I shall be even more uneasy”, one *dāng* of weight.

One should put these drugs in the mortar of patience, and pound them with the pestle of prayer, and sift them with a silken sieve of resignation.

Everyday very early in the morning<sup>8</sup>, one should put two spoonfuls to the mouth with the spoon of “trust to the Yazata”, and also drink the water of “it can be done” thereafter. Then one becomes content without any doubt, because it is much more beneficial to both the body and the soul.

Completed (in peace and joy)

---

<sup>4</sup> . *dra(h)m-sang* (‘drachms-by-weight’) a unit of weight = 6 *dāng sang* (Sogd. δrym-δnk; Arab. درهم الكيل).

<sup>5</sup> . *menišnīgīhā* ‘conceivably by the mind; mentally; from the bottom of one’s heart; in thought’. *menišn* ‘mind ; thought ; heart’ (Av. *manah*-).

<sup>6</sup> . *dānišnīgīhā* ‘intelligibly ; intellectually’ (≈ Syr. ܕܢܝܫܢܝܓܝܗܐ).

<sup>7</sup> . *dāng* (/ *dānag*) *sang*. 1 *dāng* = 1/6 *drahm* = 1/24 *s(a)tēr*.

<sup>8</sup> . *harv rōz abēr bāmdād*, cf. X<sup>v</sup>R I.2 *harv rōz abēr fradāg*.

A similar saying has been attributed in later (Persian) texts to Vazurgmihir.

From Bar-Hebraeus<sup>9</sup>

باي بزمي جو، اوهنجه جو ملڪار. عڪله م، ايسه م، وڪهڪر جو، وڪهڪر  
ڪوڏ. هڪه هڪه وڪهڪر وڪهڪر. وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو  
هڪه هڪه وڪهڪر وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو، وڪهڪر جو  
وڪهڪر جو، وڪهڪر جو  
وڪهڪر جو، وڪهڪر جو

از: تاريخ طبرستان<sup>۱۰</sup>

ازو (از بزرگمهر) پرسیدند: کار تو در نکبتی که تو را افتاد، چگونه بود؟

گفت: إني لما دُفعت إلى المحنة بالأقدار السابقة فرعت إلى العقل الذي به يعلم كل مزاج واليه يرجع في كل علاج  
فركب لي شربة أتحتها.

فقبل له عرفناها.

قال هي مركبه من اشياء أولها أني قلت القضاء والقدر لا بد من جريانها والثاني [أنني] قلت إن لم اصبر فما اصنع  
والثالث أني قلت يجوز أن يكون أشد من هذا والزابع أني قلت لعل الفرج قريب وأنت لا تدري فأورثني هذا سكوتاً وعلى  
الله اعتمد في إتمام المأمول.

از: جوامع الحكايات ولوامع الروايات<sup>۱۱</sup>

آورده اند که: نوشروان عادل، به مجرد تهمتی بر بزرجمهر متغیر شد، و او را مقید گردانید، و در موضعی تنگ و تاریک حبس کرد.<sup>۱۲</sup> و فرمود تا او را گلیمی پوشانند، و راتبه، او هر روز دو قرص جو و یک کف نمک ناسوده دارند. و از این زیادت نه کرد. و

<sup>9</sup> . See *The Laughable Stories*, E. A. Wallis Budge, London, 1897, 24:  
When Bazarjamhir was imprisoned by the king his friends asked him, "With what, now, dost thou console thyself." He replied, "With four sayings. In the first I say to myself, Everything is decreed and fixed by fate, and escape from wrath is impossible; in the second I say, If I cannot endure suffering patiently what can I do ?; in the third [I say], It were possible for me to fall into a worse plight than this; and in the fourth I say, Perhaps respice is nigh although I know it not."

<sup>۱۰</sup> . بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، ع. اقبال، تهران، ۱۳۲۰، ۱۳۶.

<sup>۱۱</sup> . سدید الدین محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ج. شعاع، تهران، ۱۳۷۴، ۲۹۸.

حکمت تندرستی بزرجمهر.

<sup>۱۲</sup> . بستن بزرگمهر به فرمان خسرو از یک آزند کهن آمد ایستد: بستن یک وزیر دانا، احیقر، به فرمان شنحاریب، شاه آشور. به جای نام ناآشنای احیقر نام یک وزیر دورنامی نهاده اند.

فرمود موکلان را هر چه کند و گوید، به حضرت باز گویند. بزرجمهر چند ماه در آن حال به ماند که البته کلمه ای نه گفت و از هیچ کس استعانتی نه طلبید. نوشروان طایفه ای از دوستان او را اجازت داد تا به نزد او روند و با او سخن گویند و به شنوند.

طایفه ای از خواص به رفتند و گفتند: تو را در شدتی می بینیم، و بدین بلیت گرفتار شده، و به ناکام جامِ مذلت تجرّع می نمایی، و با این همه صحت ذات کامل است، و بشره برقرار، و اثرِ ضعف و شکستگی بر نهاد تو نیامده است. سبب این حکمت چیست؟

گفت: آری، من گوارشی ساخته ام که اخلاطِ آن شش چیز است، و هر روز از آن تناول می کنم، و به قوتِ آن برقرارم.

گفتند: صفتِ آن به گوی!

گفت: یکی از آن اخلاط اعتماد است بر حق تعالی؛ و دوم آن که هر چه خدای عزوجلّ تقدیر کرده است بودنی است؛ سیوم دوی صبر است که بهترین چیزها است که مبتلا بدان پناه آرد؛ چهارم آن که شکر کنم، و اگر نه کنم چه کنم؛ [پنجم آن که] تواند بود که به بلاتی بتر از این مبتلا شوم؛ ششم آن که تا زمانِ فرج آید و خورشید فلاح و نجاح طلوع کند [اندوه] فایده نه دارد.

چون آن طایفه این سخنان پیش نوشروان باز گفتند، او را اطلاق فرمود و در تربیت او بیفزود.